



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۸/۱۱

دوکتور نوراحمد خالدی

## استعمار، ترقی خواهی و ارتجاع مذهبی

### (به مناسبت یکصدو چهارمین سالگرد استرداد استقلال سیاسی افغانستان)

هشتم اگست سال 2023 مصادف بود به 104مین سالگرد ختم جنگ سوم افغان و انگلیس و تأیید استقلال کامل افغانستان از جانب انگلستان. جنگ سوم افغان و انگلیس که از دوم می تا دوم جون سال 1919م دوام کرد با امضای توافقنامه آتش بس به تاریخ هشتم اگست سال 1919 در راولپندی، رسماً به پایان میرسد. در آن روز سر هملتن گرانت رییس هیات انگلیسی که وزیر خارجه حکومت هند برطانوی نیز بود طی مکتوبی عنوانی علی احمد خان وزیر داخله و رییس هیات افغانی، که ضمیمه توافقنامه راولپندی است، تأیید میکند که حکومت انگلستان استقلال افغانستان را در امور داخلی و خارجی برسمیت میشناسد. او هم چنان در این مکتوب تأیید میکند که "با این جنگ و این موافقتنامه، تمامی معاهدات قبلی میان دو جانب فسخ شده محسوب میگردند". متعاقب آن ۱۲ روز بعد، شاه امان الله خان این توافقنامه را به تاریخ 19 اگست 2019 یا ۲۸ اسد ۱۲۹۸ هجری شمسی توشیح نموده و این روز را روز رسمی استقلال و رخصتی عمومی اعلان کرد. به این اساس امان الله خان وعده ایرا که حین تاجگذاری خود در 3 مارچ 1919م به مردم افغانستان داده بود جامه عمل میپوشاند. بدین گونه مداخلات استعماری مستقیم انگلیسها در امور افغانستان که از سال 1796م در زمان سلطنت زمانشاه نواسه احمدشاه بابا آغاز گردیده و برای 123 سال بعدی ادامه داشت بود خاتمه می یابند.

در طول این مدت سیاست انگلیسها در برابر افغانستان سه مرحله آتی را در بر داشت:

1. تضعیف، گسست و زوال امپراطوری ابدالی از داخل و با کمک رقبای منطقوی آن (1798-1837م)؛
2. اقدام مستقیم در مستعمره ساختن افغانستان (1838-1842، و 1878-1880م) و
3. تبدیل افغانستان به یک کشور حایل تحت حمایه (1881-1919م).

مرحله اول- تضعیف، گسست و زوال امپراطوری ابدالی (1798-1837م)

بر خورد اول افغانها با استعمارگران انگلیسی با آنکه بصورت غیر مستقیم صورت گرفت اما برای ملت افغانستان مرگبار بود.

در سال 1798م مردم هندوستان و مهاراجه های آن از گسترش استعمار انگلستان توسط کمپنی هند شرقی در بنگال، مدراس، میسور و بمبئی به تشویش بوده از زمانشاه پادشاه افغانستان دعوت میکنند تا برای راندن انگلیسها از هندوستان به هند لشکرکشی کند. مهاراجه های هندوستان حاضر شدند روزانه یک لک روپیه مصارف اردوی زمانشاه را بپردازند. زمانشاه با قوای بزرگی به هند لشکرکشی میکند.

انگلیسها دست و پاچه شده به فکر چاره می افتند و آنها مهد علیخان بهادر جنگ را با اعتبارات زیاد به دربار فتح علیشاه قاجار به ایران اعزام میکنند و از شاه قاجاری میخواهند تا بالای افغانستان لشکرکشی کند. در این زمان شاه قاجار از حکومت درانی بالای مشهد و خراسان ایران نیز ناراضی بود و در صدد بهانه میگشت. مهدعلی خان خودش مینویسد که او از شاه خواست تا شاهزاده شاه محمود برادر زمانشاه و پسر او کامران را کمک کند تا جانشین زمانشاه گردد. قوای زمانشاه در نزدیکی های دهلی رسیده بود که خیر لشکرکشی ایرانیها به قندهار به او میرسد. او ناگزیر به قندهار بر میگردد که در آنجا گرفتار و از دوچشم نا بینا شده شاه محمود به عوض او به تخت مینشیند.

بدین سان با توطئه انگلیسها و کمک ایرانیها برادر کشیها و جنگهای خانگی میان شاهزاده گان و بزرگان قومی سدوزاییها، بارکزاییها در افغانستان آغاز و دامن زده میشود و برای چهل سال تا جنگ اول افغان و انگلیس در سال 1838م در زمان پادشاهی امیر دوست محمد خان ادامه میابد.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزي بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

استعمار گران انگلیسی بعد از چهل سال دسیسه و اتحادهای نامقدس با همسایگان منجمه رنجیت سنگ در شرق، دولت قاجاری فارس در غرب، و تحریک شاهزاده گان برضد یکدیگر موفق به تضعیف دولت مقتدر ابدالی میگردند. رنجیت سنگ در طول 16 سال از 1818 م تا 1834 م به کمک انگلیسها کشمیر، ملتان، سند را تصرف کرده در سال 1820 م از دریای سند عبور میکند مناطق پشتون نشین دیره غازی خان، را تصرف میکنند تا اینکه در سال 1834 م پشاور را اشغال میکنند.

در سال 1838 م از امپراطوری ابدالی چهار قدرت محلی باقیمانده بود: کابل، امیر دوست محمد خان، قندهار سردار کهندل خان، هرات شهزاده کامران میرزا (پسر شاه محمود) و ترکستان افغانی که از دریای آمو تا کوههای هندوکش بود بدست حکام محلی افتاده بود. به اینصورت در سال 1839 م شرایط برای اشغال افغانستان توسط انگلیسها کاملاً فراهم بود.

مرحله دوم: اقدام مستقیم در مستعمره ساختن افغانستان ( 1838-1842، و 1878-1880 م)  
انگلیسها دوبار کوشیدند افغانستان را مانند هندوستان به یک مستعمره تمام عیار مبدل نمایند. بار اول انگلیسها به بهانه پیشگیری از روسها، در ماه مارچ سال 1839 م جنگ اول افغان و انگلیس را برای اشغال و مستعمره ساختن بالای افغانستان تحمیل میکنند.

نتیجه نهایی آن شد که در نتیجه مقاومت مردم افغانستان انگلیسها در سال 1842 م مجبور به عقب نشینی بسوی جلال آباد میشوند که در منطقه گندمک از طرف افغانها طرف حمله قرار گرفته همه به استثنای محدودی زندانی کشته میشوند و تنها شخصی بنام داکتر براین خود را به جلال آباد رسانیده خبر نابودی قوای انگلیسی را به قوای انگلیسی مستقر در آنجا میرساند.

افغانها اختلافات قومی و زبانی خود را یکطرف گذاشته و برای اخراج انگلیسها از پایتخت خود متحد شدند. در کابل شاه شجاع کشته میشود و انگلیسها ناگزیر امیر دوست محمد خان را از اسارت آزاد کرده او دوباره به امارت افغانستان میرسد.

امیر دوست محمد خان بعد از وفات سردار کهندل خان، قندهار را تابع مرکز میکند و ترکستان افغانی را در سالهای 1850 م تا 1855 دوباره به دولت مرکزی متحد ساخت، متعاقباً در سال 1861 م بالای هرات لشکر کشیده بعد از ده ماه محاصره شهر را تسلیم میشود و به اینصورت اتحاد تمام سرزمینهای فعلی افغانستان بار دیگر تأمین میشود. بار دوم انگلیسها مطابق استراتژی استعماری فرورارد پالیسی خود خواستند بزور سفیر خود را در کابل مستقر کنند. بیاد بیاوریم که در سپتمبر سال 1878 م امیر شیرعلی خان، به پیروی از امیر دوست محمد خان ( 1843 م)، باز هم از قبولی سفیر انگلستان بدربار کابل اجتناب میکند. با وجود آن لارڈ لایتن وایسرای هند برطانوی بدون موافقه امیر به اعزام سفیر خود به کابل اقدام میکند. مأمورین سرحدی افغان در شرق دره خیبر از ورود نیول چمبرلن Neville Bowles Chamberlain که، بعدها صدراعظم بریتانیای کبیر شد، به عنوان نماینده اعزامی دولت انگلستان به خاک افغانستان جلوگیری میکنند. در مقابل لارڈ لایتن وایسرای هند برطانوی میخواهد بزور سفیر خود را در کابل نصب کرده افغانستان را به یک مستعمره تمام عیار مبدل نماید. برای این منظور قوای برطانوی از سه محاذ مشرقی، جنوبی و قندهار در سال 1878 بالای افغانستان حمله نموده و با آغاز جنگ دوم افغان و انگلیس کابل را در محاصره میگیرند. امیر شیرعلی خان برای جلب حمایت روسها به بخارا میرود اما میوسانه به مزار شریف برگشته در همانجا وفات میکند و پسرش محمد یعقوب خان در کابل جانشین او میگردد.

انگلیسها به خونخواهی نابودی کامل اردوی انگلستان در جنگ اول افغان و انگلیس که در سال 1842 م در منطقه گندمک بین کابل و جلال آباد واقع شده بود، در همان محل خیمه زده و معاهده گندمک را در 28 می 1879 بالای امیر محمد یعقوب خان تحمیل کردند.

معاهده گندمک دو شرط اساسی داشت:

- ۱ - دولت افغانستان سفیر دولت هند برطانوی را که اروپایی نژاد خواهد بود در کابل قبول کند؛ و
- ۲ - دولت افغانستان روابط خود را با کشور های خارجی به مشوره سفیر انگلیسی اجرا نماید و در بدل آن دولت هند برطانوی سالانه یک سبیدی یا کمک پولی به افغانستان میپردازد.

سر لویی کیوناری که معاهده گندمک را با امیر امضا کرده بود با حمایت قوای انگلیسی به حیث سفیر بریتانیا وارد کابل میشود. طی دو ماه اقامت خود در کابل، کیوناری به وضاحت نشان داد که نقش او نه تنها مشوره دادن در امور خارجی بوده بلکه در عمل به مثابه زمامدار اصلی فعالیت خواهد کرد. به این ترتیب شرایط تبدیل کشور به یک مستعمره مستقیم بریتانیا فراهم شده بود.

اما مردم افغانستان خیالات دیگری داشته دست به قیام زدند و با تار و مار کردن قوای انگلیسی مقیم کابل و کشتن سر لویی کیوناری، دو ماه بعد از آمدن او، پاسخ لازم را به بریتانیا دادند. خارجیها نمیتوانند بالای مردم افغانستان مستقماً حکومت کنند!

متعاقبا قوای انگلیسی وارد کابل شده به تنبیه مردم شهر میپردازند. امیرمحمد یعقوب خان از سلطنت دست شسته و انگلیسها او را به هندوستان تبعید میکنند. اغتشاش و نا آرامی ادامه می یابد و در این گیریو دار سر کلاوه از دست انگلیسها گم میشود.

مردم شمالی و رهبرانی مانند میرمسجدی خان و برادرش میر درویش به جمع آوری قوا میپردازند و تحت زعامت میر بچه خان قوای انگلیسی را در شمالی مورد حمله قرار میدهند در حالیکه برادران جنوبی آنها به رهبری ملا مشک عالم از جنوب شهر کابل را طرف حمله قرار میدهند.

تا آنکه انگلیسها در مقایسه با شرایط هرج و مرج و اغتشاش به امارت عبدالرحمان خان برادر زاده امیر شیرعلی خان بالای تمام کشور موافقه نموده موصوف از بخارا بکابل آمده در جولای سال 1880م به حیث امیر زمام امور کشور را بدست میگیرد. به تعقیب آن انگلیسها در جنگ میوند شکست فاحش خورده از افغانستان خارج میگردند.

در مقایسه با شرایط هرج و مرج و اغتشاش در سرحدات شمال غرب هند برطانوی انگلیسها ناگذیر امارت امیر عبدالرحمان خان را ترجیح داده از تاکید به داشتن سفیر در کابل صرف نظر کرده اما نظارت بر امور خارجی افغانستان را به عهده میگیرند.

### مرحله سوم: تبدیل افغانستان به یک کشور حایل تحت حمایه (1881-1919م)

مناسفانه پیروزی افغانها در جنگ دوم افغان و انگلیس به پیروزی دیپلماتیک مبدل نگردید و به عوض آنکه امیر عبدالرحمان خان شرایط افغانستان را به انگلیسها دیکته نماید از انگلیسها خواست که آنها چه میخوانند. در نتیجه انگلیسها قادر شدند با وجود شکست در جنگ، افغانستان را به یک کشور حایل تحت حمایت خود مبدل نموده زمام امور روابط خارجی، منجمله تعیین حدود سرحدی آنرا بدست گیرند.

در این زمان انگلیسها با قبول شکست سیاست مستعمره سازی مستقیم افغانستان، برای محافظت از دولت هند برطانوی به اجرای یک بازی بزرگ استعماری در منطقه پرداخته که هدف آن تبدیل افغانستان به یک منطقه حایل میان هند برطانوی و روسیه تزاری از یکطرف و میان دولت هند برطانوی و دولت قاجاری فارس از جانب دیگر و تحت الحمایه قرار دادن افغانستان با بدست گرفتن روابط خارجی دولت افغانستان بود.

بر همین اساس انگلیسها تعیین سرحدات کشور را با توافق امیر عبدالرحمن خان به عهده گرفته و در مقابل سبیدی یا کمک پولی سالانه برای ۳۹ سال آینده تا معاهده راولپندی به دولت افغانستان می پردازند. در زمان امیر عبدالرحمان خان و متعاقب او پسرش امیر حبیب الله خان، انگلیسها در تعیین خطوط سرحدی افغانستان با همسایگان به حکمیت میپردازند اما در اداره امور داخلی کشور نقشی ندارند.

اشغال پنجاه توسط روسهای تزاری

وزرای خارجه انگلستان و روسیه تزاری به ترتیب (لورد گرینویل)(Lard Granville) و (پرنس گورچکوف) برای تثبیت سرحدات افغانستان و روسیه تعیین گردیده در سال 1873م مطابق با 1290هـ به موافقه رسیدند و مرزهای شمالی افغانستان با روسیه تزاری روی کاغذ تثبیت گردید. زمانیکه امیر عبدالرحمن خان در سال (1880م) مطابق (1297هـ) به اقتدار رسید در دوران حکمروایی او مرزهای افغانستان تعیین و تثبیت شد بدین ترتیب با انگلیس و روسیه تزاری مذاکره آغاز شد و موافقه به عمل آمد تا هیأت مشترک سه کشور فوق الذکر در مان نومیر سال (1884م) در سرخس حاضر شوند. مگر عساکر تزاری پیشروی خود را در آسیای میانه ادامه دادند تا به نزدیک پنجاه رسیدند و از پل خاتون که بالای دریای هریرود موقعیت دارد به حیث یک پایگاه نظامی استفاده کردند. در سال (1885) پنجاه و آفتیبه توسط عساکر روسی اشغال گردید. پس از این واقع برای بار دوم مذاکرات میان نماینده گان بریتانیا و روسیه تزاری در لندن آغاز شد و برای تثبیت مرزهای شمالی افغانستان چندین بار میان هیأت های کشورهای مذکور مذاکره صورت گرفت. تا بالاخره در سال (1887م) پروتوکول شش فقره بی به امضاء رسید که به اساس آن سرحدات شمال غربی که به نام خط ریجوی (way Ridge) موسوم است توسط هیأت تزاری و انگلیس (کاپیتان کامروف و چارلس یت) برای مدت چهار سال به طول (560) کیلومتر از دره ذوالفقار تا خماب توسط خط کوتاهی ذریعه نصب پیلرها تثبیت و تعیین گردید.

معاهده خط دیورند

معاهده دیورند بتاريخ 12 نوامبر 1893م میان امیر عبدالرحمن خان و سر هنری مورتمر دیورند، وزیر خارجه دولت هند برطانوی در کابل به امضا رسید. در آن زمان مطابق به معاهده تحمیلی استعماری سال 1879م گندمک، افغانستان در اعمال امور سیاست خارجی خود وابسته به هند برطانوی بود. معاهده دیورند 7 ماده دارد و حوزه های نفوذ دو دولت را بالای اقوام قبایلی که در غرب دریای سند از چترال تا بلوچستان زندگی میکردند، تعیین میکند. با آنکه این مناطق در حقیقت قبلاً با تجاوزات رنجیت سنگ و انگلیسها از زیر اداره دولت افغانستان بیرون شده بودند اما در آنزمان این مناطق از لحاظ اداری شامل هند برطانوی نبودند.

معاهده 1921م کابل که بعد از احراز استقلال سیاسی میان دولت بریتانیا و افغانستان عقد شد معاهده دیورند را تأیید میکند اما این معاهده صرف برای سه سال مدار اعتبار بود و بعد از سه سال هرکدام جانیین میتوانند با یکسال اطلاع قبلی این معاهده را فسخ نمایند. افغانستان در لویه جرگه 26 جولای سال 1949 این معاهده را یکجانبه فسخ کرد. این

ادعا که افغانستان مطابق کنوانسیون جنیوا در مورد معاهدات بین المللی حق ملغی کردن یکطرفه معاهده سال 1921م کابل را ندارد نیز نادرست است زیرا کنوانسیون جنیوا در سال 1969م منعقد شد و به معاهدات بعد از آن تاریخ اعتبار دارد و به ماقبل خود رجعت نمیکند. بنابر آن افغانستان هرگز حق خود را در باز گرفتن مناطق از دست رفته پشتون نشین غرب دریای سند از دست نداده است.

دوران عبدالرحمان و حبیب الله خان در واقع دوران ثبات توأم با خشونت بود. انعقاد معاهده دیورند زمینه های تسلط داخلی را بدون تشویش از مداخلات انگلیسها فراهم نموده بود. با از دست دادن استقلال در سیاست خارجی، افغانستان عصر امیر عبدالرحمن خان و پسرش زمینه ساز ثبات همه جانبه داخلی گردید. تأثیرات سیاست سرکوب، از بین رفتن نظم ملوک الطوایفی، کمرنگ شدن نظم فنودالی، رنگ باختن نقش روحانیت به دلیل ایجاد اساسالقصات (بدست گرفتن اوقاف) بود. امیر قوی پنجه توانست با متمرکز کردن قدرت، ساختن اداره مستحکم، اردوی پایدار، نظم دولتی را در جامعه متکثر القوم افغانستان به یادگار بگذارد. اهمیت تجلیل از سالگرد استقلال سیاسی کشور

در این روز بالاخره بزرگترین قدرت استعماری جهان قبول کرد که ملت افغان را نمیتوان مانند دگران مستعمره ساخت! 28 اسد سمبول ناسیونالیزم یک قوم نیست، سمبول وحدت ملی و پیروزی یک ملت است، در دفاع از وطن مشترک. سمبول ناسیونالیزم ملت افغانستان است. صرف نظر از اختلافات طبیعی سیاسی و سلیقوی و محلی، تجلیل از استقلال افغانستان، تجلیل از روز ملی افغانستان واحد و وحدت مردم آنست در زیر یک بیرق ملی.

نهال استقلال به خونهای پاک افراد این کشور چه پشتون، چه تاجیک، چه هزاره، چه ازبک و چه سایر اقوام برادر آبیاری شده است. از این جهت در افتخارات این کشور هم همه سهم دارند. جا دارد در این روز ملی در کنار شهدای راه استقلال از تمام شهدای مردم افغانستان، بدون توجه به عقاید سیاسی، مذهبی و تنظیمی، چه سرباز و پولیس، مجاهد و بیگناهانیکه تصادفاً شهید شده اند یاد کنیم.

حتی امیر حبیب الله کلکانی که دولت امان الله خان را ساقط کرد باآنکه مخالف دولت و اصلاحات امان الله بود ولی بعد از این که به قدرت رسید در سخنرانی خود از پادشاه سابق به خاطر تلاش در جهت گرفتن استقلال افغانستان از او ستایش کرد ولی گفت که: "استقلال نه از من است و نه از امان الله، بلکه از شما مردم است."

با آنکه موضوع استقلال افغانستان و جنگ سوم افغان-انگلیس از سوی بریتانیا کم اهمیت و خیلی کوچک جلوه داده شد، باوجود آن این جنگ از جمله جنگهای بزرگ به شمار میرود که در آن بیش از ۱۶ میلیون پوند خسارات مالی به هند برطانوی وارد شد و حدوداً ۲۰۰۰ افراد نظامی آنها نیز درین جنگ هلاک شدند.

#### ترقی خواهی

از شاه امان الله به عنوان شاه روشنفکر و ترقی خواه یاد می شود و افغانستان در دوران وی شاهد اصلاحات و تحولات بزرگی بوده است. سرانجام وی در ۲۵ اپریل ۱۹۶۰ در زوریخ سوئیس در گذشت. جنازه وی به جلال آباد انتقال داده شد و در کنار مزار پدرش به خاک سپرده شد.

امان الله خان در ۱۹۲۶ سلطنت مشروطه اعلام نمود و خودش را شاه اعلام کرد. برگزاری لویه جرگه و تصویب نخستین قانون اساسی، از میان رفتن برده داری، استقرار نظام شاهی مشروطه، تفکیک قوا، اجباری شدن آموزش، آوردن اصلاح در نظام مالی، ممنوع شدن کار اجباری. فرستادن شماری از محصلین به خارج کشور به منظور ادامه تحصیل، تأسیس نخستین کتابخانه عامه در کابل، افزایش چشمگیر روزنامه نگاری و مانند اینها از مهمترین تحولات این دوره خوانده می شوند و در کل از دوره شاه امان الله خان به حیث یک دوره درخشان کشور یاد می شود.

از آنجایی که اقدامات اصلاحی وی با تندروی هایی همراه بود و با روحیه بعضی از اقتشار جامعه و مردم سازگاری نداشت، زمینه را برای شورشگری در برابر سلطنت وی فراهم ساخت و حبیب الله کلکانی بر او شورید و او را وادار به کناره گیری کرد و به ایتالیا رفت.

باید بخاطر آورد که قبل از حبیب الله کلکانی، در سال ۱۳۰۳ (1924م) شماری از ملاها و روحانیون افراطی به سرکردگی ملای لنگ علیه دولت امان الله خان دست به تبلیغ زده مردم را به شورش واداشتند. آنان تمامی اصلاحات دوره امانی را خلاف دین اسلام خوانده، این شاه مترقی و وطن دوست را کافر و جهاد علیه او را فرض اعلان کردند. مگر این ملا در دستی قرآن و در دست دیگر قانون جزاء امان اله خان را گرفته در میان قبایل که متأسفانه از سواد و دانش بی بهره بودند فریاد نمیزدند که: کدامیک را قبول دارید! قرآن یا قانون؟! و طبعاً مردم میگفتند: قرآن را. باید بخاطر آورد که انگلیسها که خود را در این توطئه پیروز می دانستند دست به مداخله مستقیم زده و یک تن هندو به نام عبدالکریم را زیر نام پسر امیر محمد یعقوب خان داخل قوم خُدران پکتیا نموده که رهبری اغتشاش را به دست گرفت. در آغاز جنگ به نفع شورشیان پیش می رفت چون از یک سو بودجه دولت به اتمام رسید و از سوی دیگر ۸۰۰ عسکر دولت به یکبارگی کشته شدند که این ضربه سختی بر پیکر رژیم نوپای امانی بود. در همین دوره بود که عبدالکریم با حمایت انگلیسها در پکتیا دعوی امارت نمود. از آنجایی که اکثریت مردم افغانستان از خدمات دولت امانی راضی بودند، جمع وسیع یکصدا علیه این اغتشاش جاهلان برخاستند که منجر به سرکوب آن شد. میر غلام محمد غبار در

«افغانستان در مسیر تاریخ» (جلد اول، ص ۸۰۹) می‌نویسد: "...همینکه دانستند اغتشاش پکتیا ماهیت مذهبی نی، بلکه ماهیت سیاسی و آنهم به مداخله دولت انگلیس دارد، همه به حمایت دولت برخاستند و بر ضد نفوذ خارجی متحد گردیدند." مهار این شورش که بیش از یکسال به طول انجامید بار سنگینی بر دولت امانی بود. تقریباً مالیات یکساله در آن به هدر رفت و متعاقباً در لویه جرگه پغمان شاه امان‌الله مجبور شد که با روحانیون مرتجع از راه ممایشات پیش رفته بخشی از برنامه اصلاحاتش را کنار گذارد. در نتیجه این زحمات و همکاری وسیع مردم، شورش سرکوب گردید. شاه امان‌الله در 22 جون 1927 منار یاد گاری بنام "منار علم و جهل" را که در دهمزنگ کابل درکنار دریای کابل بخاطر ختم شورش ملای لنگ بناکرده بود در یک طرف آن این شورش توضیح شده و درسه طرف دیگر آن اسامی سه صد نفر افسرانی که در جنگ شهید شده بودند تحریر گردیده است. تأمین استقلال سیاسی به شاه امان‌الله خان اجازه داد تا به تطبیق پروگرامهای گسترده انکشاف ساختمانی، فرهنگی، اجتماعی-سیاسی و دیپلماتیک دست زند تا افغانستان بتواند در قطار کشورهای پیشرفته جهان عرض وجود نماید. دائره شیطانی جدال ترقی و ارتجاع

متاسفانه امروز یکصد و چهار سال بعد از حلول استقلال ما همچنان با همان مسایلی و همان عناصری روبرو هستیم که سبب شکست پروگرامهای اصلاحی شاه امان‌الله خان گردید. جا دارد این مطلب مورد دقت و ارزیابی قرار بگیرد که چرا زمان در افغانستان منجمد شده است؟

نزدیک به نیم قرن است که افغانستان در نتیجه بی ثباتی سیاسی در تراژیدی حوادث بس ناگوار میسوزد. آنچه در محراق این تراژیدی ملی قرار دارد عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی افغانستان از تمدن و صنعت معاصر است. در شرایطیکه نزدیک به هفتاد فیصد نفوس افغانستان در دهات زندگی نموده متکی به اقتصاد زراعتی و مناسبات روستائی اند، نیم قرن بی ثباتی سیاسی، جنگ، بیسوادی و کم سوادی، و استیلای مرتجعین بدوی بالای نفوس دهاتی، این خلای تمدنی را عمیقتر ساخته زمینه رشد عناصر افراطی مذهبی ضد ترقی و حاکمیت آنها را در دهات فراهم نموده است. قربانیان ادامه این تراژیدی نیم قرنه، مردم تمام اقوام و زبانهای افغانستان و بخصوص ده نشینان مناطق پشتون نشین کشور در همسایگی پاکستان بوده اند. با به قدرت رسیدن مجدد افراطیون بدوی و متحجر طالبان، این حقیقت برای همه آشکار شد که در مجموع مضمون اصلی این کشمکش نیم قرنه در افغانستان مبارزه ایدیولوژیک میان ترقی و ارتجاع بوده است.

در صد سال اخیر در افغانستان **تسلل مبارزه میان خوب، بد و زشت** بطور واضح مشهود است. از روز استقلال در سال 1919 تا امروز مبارزه میان جنگسالاران و زورگویان محلی و حکومت مرکزی و همچنان مبارزه میان عناصر بنیادگرای عنعنوی به رهبری روحانیون و نیروهای ترقیخواه که آرزومند پیشرفت کشور در قطار کشورهای پیشرفته دنیا میباشند همچنان جریان دارد. شباهت مسائل و عوامل شکست نهضت امانی با مسائل و عوامل ارتجاعی امروزی که در مقابل توسعه دموکراسی، حقوق اساسی مدنی مردم، توسعه حقوق بشر منجمد حق تعلیم و تربیه و حقوق و آزادیهای ابتدایی فردی مانند مساوات در برابر قانون، پوشیدن لباس، کار و اشتغال هنوز هم به همان شدت صد سال خود باقیست. حتی نسلهای امروزی افراد در همان نقشهای متخاصم پدران و پدر کلانهای خود قرار دارند. بطور مثال اگر نزدیک به صد سال قبل خلیل الله خلیلی به حمایت از حبیب الله کلکانی در کنار او قرار گرفت، پسر او امروز در کنار شورای نظار قرار دارد! امروز هم اشخاصی هستند که برای ادامه سلطه مافیای جهادی فرد مجاهد را برتر از سایر افراد جامعه پنداشته امتیازات بیشتر برای آنها تقاضا دارند. این تنها طالبان نیستند که مخالف مظاهر فرهنگ متداول امروزی در جهان اند و جز از شریعت هیچ قانون دیگری را برسمیت نمیشناسند بلکه هستند باندهایی از مجاهدین سابق که در شهرها، اطراف و اکناف کشور در مخالفت با مظاهر تمدن و فرهنگ متداول امروزی محاکم صحرایی برپا کرده فرمان به سنگسار مردم میدهند. مانند آنست که زمان در افغانستان منجمد شده است!

در طول یکصد سال گذشته عناصر متعصب مذهبی که در مخالفت با **ترقیخواهی** یا **مدرنیزم** قرار گرفتند شامل **بنیادگرایان، اسلامگرایان، و اخیراً گروههای وهابی و تکفیری** میباشند. کسانی که با نهضت امانی مخالفت کردند در دهه دموکراسی 1964-1973 میلادی با آزادی های فردی و اجتماعی سر مخالفت گشودند. در این دوران تیزاب پاشیدنها بروی دختران مکاتب رواج یافت و عامل شهادت عبدالرحمن در لغمان، عبدالقادر در هرات و سیدال سخندان در پوهنتون کابل گردیدند.

اسلامگرایان متعاقباً بر مبنای فتوای به خطر افتیدن دین اسلام در مقابل جمهوری داوود خان بغاوت نموده در سال 1975 به اعزام گروههای مسلح خرابکار از پاکستان اقدام کردند که ترور علی احمد خرم وزیرپلان در کابل و شورش پنجشیر را میتوان نام برد

بر همین تسلل کسانی که با نهضت امانی مخالفت کردند در دهه های 1980 و 1990 میلادی حیات دوباره یافته به عنوان تنظیمهای جهادی بنیادگرا و اسلامگرا در **صفوف قیامهای مردمی رخنه کرده رهبری مقاومت مردم را در برابر حکومتهای خود کامه کودتای هفتم ثور گرفته هزاران مکتب را ویران کردند و آتش زدند و هزاران معلم و متعلم بیگناه را به شهادت رسانیدند.**

متأسفانه در بیست سال حاکمیت جمهوری اسلامی ذهنیت افراط گرایی مذهبی تکفیری مجاهد پرور در نصاب درسی مضامین دینی سیستم تعلیم و تربیه کشور داخل شدو تراوشات چنین ذهنیت مخرب از پشت تربیونهای مهم از طریق رسانه های ملی در جامعه منتشر میگردد. به همین ارتباط میر عبدالواحد سادات مینویسد: "ذهنیت تکفیری ... مخالفان را «کافر» خوانده و برای مشروعیت «فتوای» خویش به آیات و احادیث استناد مینماید. این ذهنیت در طول تاریخ و از جمله درصد سال اخیر با الهام از مدرسه دیوبند و به اشکال مختلف تاکنون، در جدل تاریخی علم و جهل و بعد از شمس النهار که تجدد و تقابل آن با سنت مطرح است و طی جنبش های مشروطیت اول و دوم و نهضت امانی و «لا تی» خواندن شاه امان اله و ... تا کنون از جهل پاسداری و برای بغاوت زمینه سازی نموده است... اعلام... در نهم سپتامبر و در خیمه لویه جرگه این ذهنیت بگونه دیگر و توسط یکی از بلند گویان ارشد این تفکر بیان گردید ، ( تا جایگاه شکست خورده و تاریخ تیر شده ارستوکراسی «جهاد» و سیطره تسلط مافیایی آنان تحکیم یابد) و صاف و ساده شهروندان کشور به درجه یک و ثانوی تقسیم واعلام گردید که « مجاهد » برتر و با دیگران مساوی نمی باشد و منکر آن « کافر بالله » است.<sup>1</sup>

همانطوریکه تا صد سال قبل استعمار کهن در تقابل با بنیادگرایی مذهبی از روش دوگانه مقابله و حمایت کار میگرفتند، امروز نیز استعمار نوین غربی با روش امپریالستی خود مطابق منافع روز و منافع دراز مدت استراتژیک خود به مقابله و یا حمایت از افراط گرایی میپردازند و در رشد و اشاعه تروریسم افراط گرای مذهبی نقش مهمی داشته و با سرنوشت ملتها، منجمله سرنوشت ملت ما، به یک بازی بزرگ استعماری نوین مشغول اند.

نزدیک به نیم قرن است که افغانستان در نتیجه بی ثباتی سیاسی در تراژیدی حوادث بس ناگوار میسوزد. این بی ثباتی سیاسی از سقوط نظام مشروطه سلطنتی متکی به قانون اساسی آغاز گردیده، زمینه را برای تجربه های ناکام نظامهای متکی به ایدئولوژیهای سوسیالیستی-کمونیستی، اسلامگرایی جهادی، اسلامگرایی بدوی متحجر و بالاخره لیبرال دموکراسی جمهوری مافیایی فراهم نمود. مازاد بر آن، در نتیجه این بی ثباتی سیاسی و ضعف دولت مرکزی، افغانستان به مرکز درجه اول تولید و قاچاق مواد مخدر و فساد اداری در جهان مبدل گردید. در نتیجه ادامه این بی ثباتی سیاسی امکانات دست اندازی مستقیم و غیر مستقیم، کشورهای همسایه، منطقه و ابر قدرتها در کشور فراهم گردیده افغانستان را به میدان جنگهای نیابتی استخباراتی و پرورشگاه گروههای تروریستی، منجمله جنایتکاران داعشی، مبدل نموده که امنیت کشورهای منطقه و جهان را به خطر انداخته است.

آنچه در محراق این تراژیدی ملی قرار دارد عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی افغانستان از تمدن و صنعت معاصر است. در شرایطیکه نزدیک به هفتاد فیصد نفوس افغانستان در دهات زندگی نموده متکی به اقتصاد زراعتی و مناسبات روستائی اند، نیم قرن بی ثباتی سیاسی، جنگ، بیسوادی و کم سواد، و استیلا مرئوس بدوی بالای نفوس دهاتی، این خلای تمدنی را عمیقتر ساخته زمینه رشد عناصر افراطی مذهبی ضد ترقی و حاکمیت آنها را در دهات فراهم نموده است. قربانیان ادامه این تراژیدی نیم قرنه، مردم تمام اقوام و زبانهای افغانستان و بخصوص ده نشینان مناطق پشتون نشین کشور در همسایگی پاکستان بوده اند. با به قدرت رسیدن مجدد افراطیون بدوی و متحجر طالبان، این حقیقت برای همه آشکار شد که در مجموع مضمون اصلی این کشمکش نیم قرنه در افغانستان مبارزه ایدئولوژیک میان ترقی و ارتجاع بوده است.

متأسفانه این بی ثباتی سیاسی به عناصر ضد ملی که به موجودیت ملت افغانستان و منافع ملی مردم افغانستان عقیده ندارند فرصت داد تا به کمک مستقیم خارجیان با اشاعه تبلیغات ضد ملی به ایجاد شگافهای قومی، زبانی و سمتی پرداخته مضمون اصلی این کشمکش نیم قرنه را، نه مبارزه میان ترقی و ارتجاع، بلکه کشمکش قومی جلوه داده دسایس موجودیت ستم ملی و تجزیه طلبی را با اجرای سیاستهای خراسان خواهی ضد افغان و ضد افغانستان دامن زنند. خوشبختانه این نوع برداشتها تاکنون تنها منحصر به روشنفکرانها بوده بالای اتحاد ملی مردم افغانستان تاثیر نداشته حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان همچنان پابرجاست.

تقلیل موضوع محوری بی ثباتی سیاسی افغانستان از عامل اصلی مبارزه میان ترقی و ارتجاع به کشمکش مغرضانه نادرست تاریخی قومی پشتون و تاجیک توسط عناصر ضد ملی افغانستان یک حامی با نفوذ و قدرتمندی در وجود پاکستان یافت و این برداشت نادرست و ضد ملی را به عنوان دلیل اصلی قیام طالبان در میان حامیان بین المللی دولت جمهوری اسلامی اشاعه نمود که در نتیجه آن پروسه انکشاف سالم دولت سازی، دموکراسی و مطبوعات ملی مسول در کشور صدمه دیده به تضعیف دولت منجر شده یکی از عوامل سقوط دولت جمهوری را فراهم ساخت. متأسفانه این نوع برداشت هنوز هم در میان طیفی از فعالان گروه مقاومت ضد طالبان اشاعه داشته مانع عمده در جهت ایجاد یک اتحاد ملی مترقی ضد افراطیت و بدویت طالبانی محسوب میگردد. باید دانست که امر نجات افغانستان از هیولای افراطیت مذهبی و بدویت طالبانی را نمیتوان همزمان با مخالفت با ارزشهای ناموسی ملت افغانستان بشمول نام کشور و ملیت شناخته شده جهانی "افغان" ادامه داد.

طوریکه میدانیم بعد از بیست سال اقتدار دولت جمهوری اسلامی افغانستان به تاریخ 15 اگست سال 2021 سقوط کرد و تحریک طالبان افغانستان برای بار دوم دولت امارت اسلامی خود را بر قرار کردند.

با وجود مشکلات و نارساییهای زیادی که در اداره دولت جمهوری موجود بود، مردم افغانستان امیدهای زیادی به یک آینده درخشان، و یک افغانستان پیشرفته، دموکرات و متمدن در چوکات دولت جمهوری اسلامی و قانون اساسی سال 2004 داشتند.

همچنان با وجود فساد گسترده، و ایجاد شگافهای اجتماعی در نتیجه اعمال سیاستهای قومپرستانه توسط یکتعداد فعالین سیاسی، دست، آوردهای بیست ساله دولت جمهوری اسلامی در زمینه های تضمین حقوق اساسی مردم، تضمین آزادیهای اجتماعی و سیاسی، تعلیم و تربیه، بهبود صحت عامه، تحصیلات عالی، ایجاد بنیادهای دولتی، خطوط مواصلاتی، تسهیلات مخابراتی، اطلاعات و فرهنگ، انکشاف سیستم بانکداری، انکشاف تجارت خارجی، افزایش عواید داخلی، قانونگذاری، ترانسپورت هوایی، تبارز جامعه مدنی و غیره زمینه ها قابل ملاحظه اند.

اما پیروزی طالبان با تکیه بر انفاذ شریعت مطابق تفسیر متحجر و بدوی و انفاذ عنعنات نابرابر و عقب مانده روستایی بر جوامع شهری امروزی این امید ها را به خاک یکسان نمود.

در دوسال حاکمیت خود آنچه طالبان به مردم افغانستان عرضه کرده اند عبارت اند از:

ختم حملات انتحاری، ختم جنگ با اردوی ملی، تأمین نسبی امنیت در کشور، ختم جزیره های قدرت محلی جنگسالاران و قدرتمندان در دهات و شهرها، ختم انارشی و خودکامگی لنده غران و قدرتمندان شهری، پایان غضب زمینها و داراییهای دولتی توسط قدرتمندان، ختم تبلیغات ضد ملی در رسانه های داخلی، بهبود عواید دولتی، و ختم فساد اداری. در دوسال حاکمیت خود آنچه طالبان بر مردم افغانستان گرفته اند عبارت اند از قانون اساسی، مشارکت مردم، احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی در اداره و سیاست دولت، حقوق مدنی و سیاسی مردم، آزادیهای فرهنگی، استقلالیت قوای ثلاثه دولتی، آزادیهای اجتماعی و مدنی!

در دوسال حاکمیت خود آنچه طالبان بر مردم تحمیل کرده اند عبارت اند از اپارتاید جنسیتی یا تجرید کامل زنان از مردان در حیات اجتماعی، ممانعت از تعلیم و تحصیل دختران و زنان، ممانعت از کار زنان و دختران در خارج از منزل.

امارت اسلامی طالبان در حقیقت احیای دوباره ارزشهای مبارزه ملای لنگ و تأمین مجدد نظم دولت سکوی میباشد. بدین ترتیب ما متأسفانه شاهد منجمد شدن زمان در افغانستان هستیم!

(پایان)

نویسنده: دوکتور نور احمد خالدی  
دهم آگست سال 2023